

کسب جمعیت از آن زلف پریشان

وزرای ایرانی مغول و طرح یک پرسش؛ نصیرالدین طوسی‌ها و رشیدالدین فضل‌الله‌ها در دم و دستگاه مغول به کشور و مردم خود خدمت کردند یا خیانت؟

سید محمد بهشتی

همین علت نیمه‌کاره‌ها شد. اما جز این چند استثنای ناموفق، آنچه نظر را جلب می‌کند، حضور قوای زورمند در پس پرده است که به سرعت عنان را به دست گرفت و بر دوش مغولی سوار شد که بر مرکب راهوارش آزادانه از طریق دالان استیسی از صحرای گوبی تا سرمنشاندن و دنیبر در سیلان بود. به واسطه چنین بستر مساعدی، پس از چند قرن دوباره نقش تاریخی میانباری فلات ایران در شاهراه‌های جهانی احیا شد و رونق و غنای چشمگیری به جامعه ایرانی بازگشت. این قوه که از هاضمه بسیار قوی نیز برخوردار است، به واسطه دستانی که از آستین نصیرالدین طوسی‌ها و رشیدالدین فضل‌الله‌ها بیرون آمد، گروهی مهاجم و ویرانگر را به دل سپردگان مظهر خورشید و خاری برای نگهبانی از گل بدل ساخت که رد و رسوبی از مغولیت نداشت. می‌توان پرسید این قوه وقتی شهرهای ایران به اصطبل اسبان قوم چنگیز بدل شد، کجا بود؟ باید پاسخ گفت که در این سرزمین هر گاه حکومت خواسته در نهاد فرهنگ تنومند و کهنسال جامعه، خلاف طبع آن، دخل و تصرف آمرانه در جهت منافع سیاسی خود کند، به اندک زمانی پژمردگی و یأس بر مملکت چیره شده است. پس به فاصله کوتاهی زمینه اجتماعی متفرق و نامتحد شکل گرفته که برای هجوم بیگانگان مساعد بوده است. این جریان نیز بارها تکرار شده و تکرار خواهد شد: از حمله اسکندر و اعراب بگیرد تا مغول و غزائی و متفقین. چنین حملاتی همیشه در روزگار بدحالی رخ داده است نه در زمانه‌های خوش‌حالی. قربانی‌هایی این تهاجمات نیز عملیات همان قدرتمندانی بوده‌اند که عاملان و جاهلانه بستر بحران را فراهم ساخته‌اند. جالب است که کمتر از یک قرن پس از فروکش گرد و غبارها و به دلیل غفلت نیروهای تازه از دخالت در بنیه فرهنگی جامعه، ناگهان گل‌هایی چنان درشت و خوبرو و معطر از آن ساقه پرخار و زحمت می‌روید که جز انگشت حیرت‌گزین کار دیگر نمی‌توان کرد. از ویژگی‌های فرهنگ ایرانی قنقوس‌وارگی آن است. درست است که بر اثر بحران‌های عظیم در سایه فرومی‌رود اما حیثیت قطع نمی‌شود. همچون قنقوس که دوباره از خاکستر خویش برمی‌خیزد، بارها فراز و فرودهای عظیمی را پشت سر گذاشته اما دچار انقطاع فرهنگی نشده است. فراموش نکنیم که محراب زرین‌فام کاشان، گنبد سلطانی، شاهنامه مصور دمو، زرع رشیدی و ده‌ها اثر سرگ و ستایش‌برانگیز چون آن‌ها در پی یک ایلغار مخوف شکستند. در این اشارات متضاد غریب، برای امروز ما عبرتی هست که نباید درس ناآموخته از آن غفلت ورزید. >>

پوشیده شده است. ما با چه پدیده‌ای مواجهیم؟ با قوم مغول از آن جهت که به خونریزی و دهشت‌آفرینی شهره آفاقند یا با قوم مغول که چنین گوهرهای گرانبهایی در زمانه آنان آفریده شده است؟ کجاست نشانه‌ای از مغول بودن مغولان در میان نقوش درهم‌تافته محراب مسجد میدان کاشان و کجاست ردپایی از سبعت استپ‌نشینان سردسیر در پارکاهی که قرار بود میزبان ائمه و خلفا شود؟ البته شواهد خوی مغولی را در سلطانیه می‌توان با کنجکاوی دریافت. از جمله این که چمنزار سلطانیه اصلاً از آن رو به عنوان پایتخت ایلیخانان برگزیده شد که جزو معدود پهنه‌های ایران بود که آنان را به یاد وطن مالوفشان می‌انداخت و می‌توانستند در آن آزادانه اسب بتازانند. یکی دیگر از شواهد خوی مغولی خواست نمایش عظمت از طریق بنای عمارتی با رفعت کمی است؛ بنایی که در آن دشت هموار صورت یک یادمان را داشته باشد. دیگر شاهد آن بود که ایلیخان اراده کرده بود مدفن و مزار پنج تن آل‌عبا و سه خلیفه را به این محل منتقل سازد، بدین نیت که پایتخت خود را به مرکز عالم اسلام و تالی کعبه تبدیل کند. همچنین ایلیخان الجایتو که به اسلام مشرف شد و سپس به مذهب شیعه اثنی‌عشری گروید و خود را سلطان محمد خدابنده خواند، عمه‌ای محترمه و محبوب داشت که برخلاف اکثر همراهان خان حاضر به تغییر مسلک نشد و بر همان آیین شمنی نیاکانش باقی ماند. بنابراین سلطان دستور داد اختصاصاً برای او معدی در دامنه‌های دور دست اما مشرف به پایتخت نو بسازند که بتواند به نیایش مشغول شود. اما این هر پنج پروژه مغولی ناکام ماند. در واقع سلطانیه ظرفیت پایتخت شدن نداشت. نه پیش از ایلیخانان و نه پس از آنان، این منطقه استعداد میزبانی از چنان مقیاسی از شهر را پیدا نکرد. تنها آمریت خان مغول بود که علی‌رغم ظرفیت‌های محیطی آن دشت را به شهر بدل کرد و تا او سر بر زمین گذاشت، دوباره همه چیز معطل ماند. معماران و استادکاران با تصرف جوهری در امیال الجایتو و با کمک تناسبات و تزئینات بدان بنای مرتفع و عظیم مقیاسی انسانی بخشیدند و ترتیبی دادند که بنایی سه‌طبقه به نظر برسد و عظمت آن موجب ذلت پیرامونیان نباشد. گنبد نیز هیچ‌گاه به مزار آن اولیا تبدیل نشد زیرا با مقاومت شدید جامعه علمی و مردم مواجه شد. بنابراین تصمیم گرفتند آن را آرامگاه سلطان سازند که درباره عملی شدن آن نیز شک وجود دارد. به همین دلیل است که بر در دیوار گنبد چند لایه تزئینات وجود دارد و هر بار تصمیم عوض شد، تزئینات نیز عوض شد. ساخت معبد دانش‌گسَن هم به عمر عمه وصلت نداد و به